

## پادکست ایران: از شنبه صبح

فصل دوم / قسمت سیزدهم: ایران بین دو انقلاب، یا: تونل هفتادوچند ساله

این اولین قسمت از فصل دوم پادکست ایران از شنبه صبحه که در شهریورماه سال 1402 منتشر می‌شود. تو این قسمت به سراغ یکی از مهمترین و جامع ترین کتاب های حوزه تاریخ معاصر ایران از یکی از مشهورترین کارشناسای این حوزه میریم: ایران بین دو انقلاب: نوشته پروانده آبراهامیان.

\*\*\* (مقدمه و معرفی) \*\*\*

تو فصل اول ایران از شنبه صبح دوازده کتاب رو که بیشتر در حیطه انقلاب مشروطه ایران و ابعاد مختلفش بود بررسی کردیم. از اینکه چی شد که ایده مشروطیت وارد ایران شد و از کجا وارد شد و کیا واسطه آشنایی ایرانی با ایده‌های غربی بودن، تا اینکه چه واکنش‌هایی به این مفاهیم شکل گرفت و روشنفکرها چی کار کردن و روحانیون چی گفتن و چه معرکه‌هایی ایجاد شد. بعضی پژوهش‌ها مثل کتاب «تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ» نشون دادن که تجدد و این حرفا لزوماً به کالای لوکس خارجی نبود، بلکه محصول خود ایرانی‌ها بود و تقلیدی در کار نبود. سید مقصداد نبوی تو کتاب تاریخ مکتومش مدعی بود که پروانده آبراهامیان، سردمداران اصلی جنبش مشروطه بودن و مشروطه بخاطر حضور اونها مشروطه شد. خانم افسانه نجم‌آبادی هم تو مقالات کتاب چپرا شد محو از یاد تو نامم، با دقت نشون داده که ترومای حاصل از فروش دختران قوچان و تجاوز ترکمن‌های اون دوران به روستاهای ایران، باعث تظلم‌خواهی مردم و قانون‌طلبی و غیره و غیره شد. مرور اپیسودهای فصل اول رو به همینجا بسنده می‌کنم و پیشنهاد می‌کنم دوازده اپیسودش رو از دست ندین.

اما در فصل دوم می‌خوایم قدری در تونل زمان پیش بریم و اتفاق بسیار مهم دیگه‌ای رو در تاریخ معاصر ایران عزیزمون بذاریم روی میز. پدیده‌ای که درست مثل انقلاب مشروطه ابعاد مختلفی داره و خیلی از پژوهشگرها و نویسنده‌ها عمرشون رو صرف تحقیق و بررسی روی اون کردن. انقلابی که به رهبری آیت الله خمینی در سال 1357 شمسی یا 1979 میلادی در ایران اتفاق افتاد و شاید ساده ترین نتیجه اش سقوط سلطنت پهلوی و شکل گیری فرم جدیدی از حکومت با عنوان جمهوری اسلامی بود. تونل زمانی که بین انقلاب مشروطه و

انقلاب اسلامی وجود داره حدود 70 سال طولشه و در این مدت ایران و ایرانیان شاهد اتفاقات بسیار زیادی بودن و تغییرات زیادی کردن. بخاطر همین در اولین قسمت از فصل دوم پادکستمون می‌ریم سراغ این تونل. کتاب *ایران بین دو انقلاب* نوشته یرواند آبراهامیان موضوع این قسمت از پادکست ایران از شنبه صبحه.

\*\*\* (طرح بحث) \*\*\*

کتاب *ایران بین دو انقلاب* یک اثر جامع و به قولی مرجع در تاریخ معاصر ایران محسوب میشه. اگرچه کتاب آبراهامیان وارد جزئیات دقیق و ریز دوره‌ای هفتاد ساله از ایران میشه و گاهی حوصله خواننده رو سر میبره، اما باید گفت که که تو این کتاب یه چارچوب نظری با تم جامعه‌شناسی سیاسی به صورت پررنگ حضور داره. به طور خلاصه میشه گفت موضوع این کتاب، نه دولته، نه جامعه، و نه حتی نیروهای اجتماعی و سیاسی. بلکه نویسنده می‌خواد تاثیر متقابل سازمان‌های سیاسی و نیروهای اجتماعی رو در ایران معاصر بررسی کنه. منظورش از نیروهای اجتماعی رو هم شفاف می‌کنه که بعدا حرف و حدیثی پیش نیاد. نیروهای اجتماعی یعنی گروه‌های قومی و طبقات اجتماعی. مثلا طبقه متوسط سنتی، یا پیوندی که بین اهالی یک روستا یا یک قومیت در پهنه ای از ایران وجود داشت. بنابراین به زبان ساده، آبراهامیان می‌خواد نشون بده که تو این دوره هفتاد ساله چه طبقه‌هایی در ایران شکل گرفتن و چه گروه‌هایی افول کردن؛ احزاب سیاسی چی کاره بودن و کشمکش‌های طبقاتی و قومی چقدر تعیین‌کننده بود.

آبراهامیان اثرش رو در سه بخش تدوین کرده؛ بخش اول در واقع پیشینه‌ای هست برای ورود به بحث درباره تحولات ایران نوین؛ انقلاب مشروطه و اتفاقات بعدش تا روی کار اومدن رضاشاه. در بخش دوم، سرنگونی رضاشاه و قدرت گرفتن حکومت خودکامه پسرش محمدرضاشاه رو بررسی می‌کنه، البته با اشاره به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی. در بخش سوم هم با اشاره به برنامه‌های اجتماعی-اقتصادی محمدرضاشاه، سرنگونی حکومت پهلوی و روی کار اومدن جمهوری اسلامی رو تحلیل می‌کنه. اینها روی هم حدود 700 صفحه میشه.

پیش از اینکه وارد جزئیات کتاب بشیم این رو بگیم که آبراهامیان انقلاب اسلامی رو نسخه رادیکال‌شده‌ای از انقلاب مشروطه می‌دونه که بجای مطالبه سلطنت مشروطه، جمهوریت طلب می‌کرد. ایشون معتقدن هر دوی این انقلاب‌ها حاصل اتحاد طبقه متوسط سنتی، یعنی

مذهبی‌ها و طبقه متوسط جدید، یعنی روشنفکرها بود و زمانی به وقوع پیوست که این طبقات به لحاظ اجتماعی قدرت گرفته بودند اما دولت راه رو برای نقش‌آفرینی سیاسی اونها باز نکرد. این خیلی مهمه: فراموش نکنید که تا آخر کتاب این ایده رو مثل نخ تسبیح باید دنبال کنید.

\*\*\* (خلاصه بخش اول)

ایران پیش از مشروطه چه شکلی بود؟ این نقطه آغاز بحث آقای آبراهامیان در این کتابه. ایشون می‌گه «گوناگونی» مهم‌ترین مشخصه ایران در اون دوره ست. داریم درباره نیمه قرن نوزدهم حرف می‌زنیم، یعنی حدود 200 سال پیش. شهرها از هم دور بودن و ارتباطات پیشرفته نبود؛ اقوام و ایلات متعددی ساکن ایران بودن و اقلیت‌های مذهبی هم از شاخه‌های مختلف وجود داشتن. بنابراین کل جمعیت ایران به صورت کلی، خارج از این سه دسته نبود: یا دهقان بودن، یا ایلیاتی و عشایر بودن، یا شهرنشین. هر سه دسته هم به لحاظ سلسله مراتبی، ساختار هرمی داشت؛ یعنی بعضی از افراد جایگاه بالا رو داشتن و بعضی فرودست بودن. مثلا در شهرها، اعیان و تجار و علما و اینا در رأس هرم بودن. شهرها مراکز اجتماعی مختلفی داشتن. مثل مسجد، قهوه‌خونه، حمام، تکیه تعزیه، زورخونه و این قبیل جاها. تو هر شهر، محله‌ها بسته به مذهب یا قومیت اعضای محله تفکیک شده بود. مثلا تو اصفهان دوازده تا محله وجود داشت و هر محله هم یه کدخدا داشت برای خودش. گاهی اوقات بین دوتا محله نزاعی پیش می‌اومد که تا مدت‌ها ادامه پیدا می‌کرد. مثلا دوگانه حیدری و نعمتی و رقابت‌شون در مناسبت‌های مذهبی مثل عزاداری محرم خیلی مشهوره. نزاع بین مسلمونها و غیرمسلمونها هم که کم و بیش گزارش شده.

اما از این ساختار شهری و سلسله مراتبی که بگذریم، آبراهامیان می‌گه ایران در اون دوره چهار طبقه اجتماعی داشت؛ طبقه مالک الطوایف که شاه و خان‌ها و اطرافیان‌شون بودن و بالاترین طبقه‌ان. طبقه متوسط متمول که تاجرها و صنعتگرها و علما بودن. طبقه مزد بگیر شهری که کارگرها و باربرها و اینا بودن و آخر هم طبقه رعیت ایلیاتی و دهقان‌ها. تضاد طبقاتی هم بین‌شون وجود داشته طبیعتا. اما نه اینکه طبقات پایین با طبقات بالاتر درگیر بشن؛ بلکه کلا منفعت مشترک بین اعضای یک طبقه شکل نگرفته بود. مثلا شهرنشینها با محله مجاورشون درگیر می‌شدن، یا ایلیاتی‌ها علیه ایل مجاور می‌جنگیدند. کسی دنبال پایین

کشیدن خان و اشراف و اینها نبود. برآیند این وضعیت چی بود؟ اینکه درون فرقه‌ها پیوندها و وابستگی‌هایی وجود داشت که مانع می‌شد اعضای طبقه با هم متحد بشن. یعنی مثلا زمین‌دار به کار روستایی نیاز داشت، و روستایی هم محتاج زمین‌دار بود. روستایی از استثمار زمین‌دار شاکی بود، ولی ترجیح می‌داد با قبیله‌های مسلح و مالیات‌بگیرهای حکومت طرف نشه. بنابراین به قول آبراهامیان قوم‌گرایی بر آگاهی طبقاتی غلبه داشت و اجازه نمی‌داد که نیروی سیاسی شکل بگیره.

قبیله قاجار هم دقیقا به همین شکل تونسته بود قدرت بگیره؛ در اون ابتدا، حتی دربار درست و درمونی هم نداشت. بلکه فقط در حیطه پایتخت مقتدر بود و در مناطق دورتر با تفرقه‌افکنی حکومت می‌کرد. تفرقه بنداز و حکومت کن. در واقع شاهان قاجار، حاکم خان‌ها نبودن، بلکه از طریق خان‌ها حکومت می‌کردن! بنابراین خیلی اوقات مجبور بودن به اونا باج بدن. شواهدش هم در تاریخ زیاده. وقتی گروهی پیدا می‌شد که داشت قدرت می‌گرفت، حکومت قاجار یا به اختلافات داخلی اون گروه دامن می‌زد یا جانب گروه مقابل رو می‌گرفت و تقویتش می‌کرد. مثلا برای اینکه با ایل قشقایی مقابله کنه، کمک کرد ایل خمسه شکل بگیره و بهش میدون داد. آبراهامیان می‌گه هرچند مستشرق‌ها قاجاریه رو نمونه‌ی اعلاى استبداد شرقی خطاب کردن، ولی این استبداد، صرفا ظاهریه و اتفاقا از ضعف اجتماعی این دولت خبر می‌ده.

اتفاقا قدرت گرفتن حکومت قاجار مساوی بود با صفحہ جدیدی در تاریخ معاصر ایران. همون حدودهای قرن نوزده بود که ارتباط ایران با غرب هم کمی جدی شد، و اتفاقات جدیدی تو ایران داشت می افتاد. آبراهامیان می‌گه در نتیجه این مواجهه، دوتا طبقه جدید در ایران شکل گرفت؛ و عمده بار تحلیلش هم روی همین دو طبقه است. یکی طبقه متوسط سنتی که نگران نفوذ غرب بود و فریاد وا اسفاش بلند بود؛ و یک طبقه متوسط جدید که در نتیجه نهادهای مدرن آموزشی شکل گرفت که در واقع همون روشنفکرها بودن. مثلا نهضت تنباکو اولین همکاری بین این دو طبقه و تمرینی بود برای همکاری گسترده‌تر در انقلاب مشروطه. البته ناگفته نماند که همکاری این دو طبقه نوظهور، تحت تاثیر بحران اقتصادی سال 1284 شمسی و تورم حاصل از اون هم بود. یعنی فشار سیاسی‌ای که قشر سنتی و روشنفکرها به دولت وارد می‌کردن، همراه با فشار اقتصادی‌ای بود که بخاطر بحران اقتصادی ایجاد شده بود

و دولت رو در موضع ضعف قرار می‌داد. بخاطر همین مظفرالدینشاه چاره‌ای جز امضای فرمان مشروطیت نداشت.

به قدرت رسیدن محمدعلی شاه وضعیت رو تغییر داد؛ چون خودش رو در موضع ضعف نمی‌دید و حاضر نبود به مشروطه‌خواه‌ها باج بده. به قول آبراهامیان، به الگوی آلمان و ژاپن استناد می‌کرد و معتقد بود اصلاحات گسترده به حکومت مقتدر نیاز داره. حتی صدراعظمش، امین السلطان، ترور شد و مردم تظاهرات کردن، کمی کنار کشید؛ ولی عقب‌نشینی نکرد. کم بین دو طبقه سنتی و روشنفکرا اختلافاتی پیش اومد؛ یه مثالش شیخ فضل‌الله بود که آتش با روشنفکرها تو یه جوب نمی‌رفت. شاه هم از موقعیت استفاده کرد و به مجلس حمله کرد. **بلوا به پا شد: علمای نجف و کربلا از مشروطه‌خواه‌ها حمایت کردن، مردم از شهرهای مختلف مسلحانه اومدن تو میدان؛ ستارخان و باقرخان تو تبریز، پیرم خان تو رشت، صمصام السلطنه تو اصفهان، اسامی نام‌آشنایی هستن که در نهایت به کمک همدیگه پایتخت رو فتح کردن، محمدعلیشاه رو از سلطنت خلع کردن و پسرش احمد که فقط 12 سالش بود رو گذاشتن به جاش.** این وسط بنده خدا شیخ فضل‌الله نوری رو هم اعدام کردن، که قبلا توی فصل اول درباره اش حرف زدیم.

برای چند سال قدرت تو مشت مشروطه‌خواه‌ها بود؛ اما بازم اختلاف پیش اومد و کار به خشونت کشید و مجلس دوم تعطیل شد. تو سال 1914 هم که جنگ جهانی شروع شد و ایران توسط روسیه و انگلیس عملا اشغال شد! هیچی به هیچی. البته اولش کلی اعتراض شد و همه صداهون دراومد ولی اعتراضات نتیجه‌ای نداشت و به قول نویسنده تبدیل شد به **«رنجش پنهان»**. البته نیروهایی وجود داشتن که در مقابل این کشورهای بیگانه مقاومت کنن؛ مثلا در مقابل بریتانیا نماینده‌های مجلس سوم در کرمانشاه یا حتی طرفدارای آلمان از جاهای مختلفی مثل قبایل بختیاری و قشقایی بودن؛ نیروهای محلی جنگلی در رشت هم مقابل روسیه بودن. کم کم با خروج نیروهای روسیه و بریتانیا، نیروهای محلی که دیگه کمی قدرت گرفته بودن، هر کدوم مطالباتی داشتن و داشت آشوب میشد. اینجا بود که یک نیروی مقتدر و پیش‌بینی‌نشده به نام سردار سپه ظهور کرد و آشوب‌ها رو سرکوب کرد. نهایتا هم تو سال 1304 شمسی سلساه قاجار رو سرنگون کرد و خودش به تخت سلطنت نشست. نکته جالب اینه که رضاخان لطوما به زور سرنیزه شاه نشد، بلکه حمایت‌های مختلف حزبی و

سیاسی داشت. 257 نفر از 260 نفر عضو مجلس مؤسسان بهش رأی دادن؛ تو روزنامه‌ها می‌گفتن جمعیت سنتی ایران برای نوسازی به یک دیکتاتور انقلابی نیاز داره. بنابراین ظهور رضاخان و سیاست‌های بعدیش خیلی هم عجیب و غریب نبود.

حکومت 16 ساله رضاشاه روی سه پایه وایساده بود: ارتش جدید و منظم، بوروکراسی دولتی و ثروت درباری. این سه تا برای رضاشاه کافی بود که مملکت رو تو مشت بگیره. هم ترکیب مجلس رو تعیین می‌کرد و هم ترکیب کابینه رو. روزنامه‌ها تعطیل شد، احزاب نابود شد و اتحادیه‌ها هم دیگه قانونی نبودن. قدرت علما رو هم بشدت کاهش داد. خطر ایل‌ها رو هم با یکجانشین کردن شون و اجباری کردن سربازی برای همیشه رفع کرد. قانون تغییر لباس و این چیزا رو هم که می‌دونین. پروژه‌های ساخت راه‌آهن و کارخونه و تأسیسات نفتی و اینا، باعث شکل گرفتن طبقه کارگر جدید شد. هسته حزب توده هم بعنوان اولین حزب مارکسیست فارسی‌زبان در همین دوره شکل گرفت. از طرف دیگه، گسترش بوروکراسی اداری، یعنی وزارتخونه و دم و دستگاه‌های اداری، طبقه متوسط جدید رو گسترش داد. یعنی روشنفکرهای جدید وارد بدنه دولت شدن. دقت دارید که چقدر اتفاق عمیق و مهم داره تو 16 سال می‌افته؟!

آبراهامیان می‌گه هدف بلندمدت رضاشاه این بود که ایران رو طبق تصویری که از غرب داشت بازسازی کنه. اما غافل از این بود که پشتیبانی اجتماعی نداره و نمی‌تونه نقشه‌هاش رو عملی کنه. علما ناراضی، بازاری‌ها ناراضی، کارگرها ناراضی، روشنفکرها ناراضی، قومیت‌ها ناراضی. بخاطر همین وقتی متفقین به ایران حمله کردن، مردم از شون استقبال کردن و ارتش ظرف سه روز تسلیم شد! رضاشاه ایران رو به ولیعهدش سپرد و رفت.

\*\*\* (خلاصه بخش 2)

آبراهامیان دوره دوازده ساله‌ای که از سقوط رضاشاه در سال 1320 شروع می‌شه و با کودتای 28 مرداد تموم می‌شه رو دوره «منازعه اجتماعی» می‌نامه. چون تو این دوران قدرت بین 5 تا گروه مختلف در کش و قوس بود: دربار، مجلس، کابینه، سفارتخونه‌ها و عموم مردم. آشوب‌های سیاسی این دوره هم بروز طبیعی تعارضات اجتماعی بود. مثلاً انتخابات مجلس چهاردهم که به قول آبراهامیان «**معنادارترین انتخابات ایران مدرن**» بود رو در نظر بگیریم. کنترل سیاسی مناطق مختلف در اختیار نیروهای مختلف بود. تهران و مازندران تحت نفوذ

کابینه، اصفهان و فارس و کرمان و کردستان تحت نفوذ شاه، خوزستان و کرمانشاه و بخش‌هایی از تهران تحت نفوذ بریتانیا، آذربایجان و گیلان و شمال خراسان هم تحت نفوذ شوروی. بنابراین قرار بود مجلسی شکل بگیرد که تمام این نیروها رو نمایندگی کنه و در موقعیت‌های مختلف هم باید هر نیرو رو راضی نگه می‌داشت. مثلاً وقتی فرقه دمکرات آذربایجان تأسیس شد و شعبه آذربایجان حزب توده هم بهش ملحق شد، ارتش شوروی اومد تو میدون و گفت من حافظ مرزهای آذربایحانم! فرقه دمکرات کردستان هم با تشویق شوروی تشکیل شد. خب این یعنی بحران. مجلس که این وسط گیر افتاده بود چاره‌ای نداشت جز اینکه قوام رو نخست وزیر کنه؛ یعنی مهره‌ای که شوروی قبولش داره. شوروی هم امتیاز نفت شمال رو گرفت و ارتشش را از ایران خارج کرد.

قوام نخست‌وزیر شد و بعد هم استعفا داد، اما محمدرضا شاه جوان این بار باید با جبهه ملی دست و پنجه نرم می‌کرد. آبراهامیان می‌گه شاه از یک «آریستوکرات ماکیاولیست» رها شد و به یک «مردم‌گرای فسادناپذیر» یعنی محمد مصدق گرفتار شد. جبهه ملی نماینده دو نیروی واگرا بود؛ طبقه متوسط سنتی و طبقه متوسط مدرن. چجوری با هم متحد شده بودن؟! جبهه ملی با دربار و ارتش و انگلیس مخالف بودن همگی پلکل. خیلی از احزاب اون دوره با جبهه ملی متحد شدن. جبهه ملی کم کم قدرت می‌گرفت و طرح ملی کردن صنعت نفت رو در مجلس طرح کرد. قضیه نفت اینقدر حساس بود که بخاطرش چندتا نخست وزیر از دست دادیم! حسنعلی منصور مجبور به استعفا شد، رزم‌آرا ترور شد، حسین علا هم بخاطر تعلل کردنش کنار گذاشته شد و در نهایت قرعه کار به نام دکتر محمد مصدق افتاد تا نخست وزیر بشه و قانون ملی شدن نفت ایران رو اجرایی کنه. مصدق بتدریج به چهره قدرتمندی بدل شده بود؛

وقتی که می‌خواست وزیر جنگ رو انتخاب کنه و شاه باهاش همراهی نمی‌کرد، بصورت نمادین استعفا داد تا پشتیبانی مردمیش رو به رخ شاه بکشونه. همینطور هم شد. پنج روز تظاهرات و اعتصاب، شاه رو تسلیم مصدق کرد. حالا هیچکس جلودار مصدق نبود؛ تمام قدرتی که شاه برای خودش ساخته بود رو نابود کرد؛ بخشی از زمین‌های دربار رو به مالکیت دولت دراورد، بودجه ارتش رو کم کرد و از این قبیل کارها. اما باز هم مثل آنچه در انقلاب مشروطه اتفاق افتاد، همکاری دو طبقه متوسط سنتی و متوسط جدید به نزاع ختم شد و به

اختلاف خوردن. این بار اختلافات سر ترکیب کابینه و ممنوعیت الکل و حق رأی زنان شکل گرفت و آیت الله کاشانی بود که مصدق رو نفی کرد. نتیجه چی بود؟ اقدام قهرآمیز دولت؛ دفعه قبل حمله نظامی به مجلس شورای ملی بود، و این بار کودتای 28 مرداد علیه دولت مصدق. نخست وزیر مردمی و حامیانش دستگیر شدن و حزب توده هم بشدت سرکوب شد. (نقل قول) «محمدرضاشاه اکنون می‌توانست مانند پدرش بدون مخالف سازمان یافته حکمرانی کند. تکرار تاریخ محقق شده بود.»

\*\*\* (معرفی نویسنده)

یرواند آبراهامیان، ایرانی ارمنی‌تباریه که سال 1319 در تهران به دنیا اومده و حدودا 10 ساله بوده که پدر و مادرش برای تحصیل به بریتانیا فرستادنش. 23 ساله بود که لیسانسش رو در رشته تاریخ اروپا از دانشگاه آکسفورد گرفت و 6 سال بعد، یعنی سال 1348 دکتری‌ش رو از دانشگاه کلمبیا گرفت. عنوان پایان‌نامه آبراهامیان اینه: مبانی اجتماعی سیاست ایران: حزب توده، 1941-53. آبراهامیان آثار زیادی منتشر کرده که این چند مورد از معروف‌ترین‌هاش هستن؛ ایران بین دو انقلاب، تاریخ ایران مدرن، آنارشویست‌ها در روسیه، مجاهدین ایرانی، خمینیسم و... . ایشون به عنوان یکی از برجسته‌ترین تاریخ‌دان‌های ایران معاصر شناخته می‌شه و در دانشگاه‌های پرینستون و آکسفورد تاریخ ایران رو تدریس کرده. آبراهامیان الان یعنی در 83 سالگیست استاد تاریخ عمومی در کالج باروک دانشگاه شهر نیویورک.

\*\*\* (خلاصه بخش 3)

کودتای 1332 همه‌چیز رو به روال قبل برگردوند. شاه دوباره به رأس تمام امور برگشت و مجلس بعنوان رکن اساسی سلطنت مشروطه، صرفا جنبه تشریفاتی داشت. شاه طبقه روشنفکر و کارگر رو سرکوب کرد؛ البته به خانواده‌های زمین‌دار بزرگ و طبقه متوسط سنتی کاری نداشت. کم کم شرایط برای وقوع انقلاب 57 آماده می‌شد. آبراهامیان می‌گه آشوب‌ها و ناآرامی‌های سال 42 تمرینی بود برای تدارک انقلاب 57؛ همونطور که نهضت تنباکو تمرینی برای انقلاب مشروطه بود!

آبراهامیان علت العلل وقوع انقلاب 57 رو به چیز تعریف می‌کنه؛ توسعه نامتوازن. ایشون می‌گه مدرنیزاسیون اجتماعی-اقتصادی، طبقه‌های متوسط جدید و کارگر صنعتی رو گسترش



داد، اما فقدان مدرنیزاسیون سیاسی، شکافی رو بین این طبقه‌ها و حکومت ایجاد کرد و شد آنچه شد. البته از بحران اقتصادی اون سالها هم نباید غافل بشیم.

مدرنیزاسیون سالهای 1342 تا 1356 به یمن افزایش قیمت نفت ممکن شد. در طول این مدت هم برنامه‌های توسعه سوم و چهارم و پنجم، یکی بعد از دیگری اجرا می‌شد. اصلاحات ارضی هم پی گرفته شد و ساختار طبقاتی روستاها رو دگرگون کرد؛ کشاورزهای مستقل در روستاها از 5 درصد به 76 درصد رسیدن! رشد کارخونه‌ها در مناطق شهری هم باعث وقوع یک انقلاب صنعتی کوچک شده بود. **آبراهامیان می‌گه شهرنشینی شتابان، خمینی را به وجود آورد، همانطور که انقلاب صنعتی در انگلستان جنبش متودیست ها را به وجود آورد.**

این طرح‌ها و برنامه‌ها به نیروی انسانی نیاز داشت و بخاطر کمبود نیرو، دولت ورود زنان به بازار کار رو تشویق می‌کرد. طبقه کارگر مدرن که در دوره رضاشاه ایجاد شده بود، در دوره محمدرضاشاه به بزرگترین طبقه کشور تبدیل شد! اما این رو نباید فراموش کنیم که اجرای این طرح‌ها از قضا منجر به رفاه بیشتر مردم نشد. نابرابری قومیتی و طبقاتی طی توسعه اجتماعی-اقتصادی نارضایتی‌های پنهانی رو ایجاد می‌کرد که آثارش بعدا آشکار شد.

از بحث دور نشیم. آبراهامیان می‌خواد به ما نشون بده که انقلاب 57 چرا اتفاق افتاد. مخالفین محمدرضاشاه پهلوی کی‌ها بودن؟ حزب توده. جبهه ملی. علما. سازمان‌های چریکی. هر دسته رو به تفصیل توضیح می‌ده. حزب توده بعد از سرکوب‌های فیزیکی و تبلیغات روانی حکومت به شدت ضعیف شده بود اما در دهه 50 شمسی خصوصا تو دانشگاه‌ها دوباره فعال شد و اعتصاب‌هایی مثل 16 آذر رو سامان می‌داد. جبهه ملی یک سال بعد از کودتا شکل گرفته بود. مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی هم نهضت آزادی رو تشکیل دادن و به جبهه ملی الحاق کردن. این دو نفر نقش جالب توجهی دارن. نویسنده می‌گه این دو شخصیت می‌خواستن تضادی که بین طبقه متوسط سنتی و متوسط جدید وجود داره رو حل کنن تا شکست‌هایی که در انقلاب مشروطه و کودتای 28 مرداد پیش اومد دوباره تکرار نشه. دکتر شریعتی هم چنین نقشی رو برای خودش متصور بود و می‌خواست این اختلاف رو در سطح ایدئولوژیک حل کنه. اعضای نهضت آزادی هم تاثیر قابل توجهی در انقلاب داشتن؛ خصوصا که در کشورهای مختلف فعالیت می‌کردن. ابراهیم یزدی و مهدی چمران در امریکا، صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی صدر در فرانسه و دیگران.

و اما علمای امت... اونا بعد از ناآرامی‌های سال 42 به سه دسته اصلی تقسیم شدن؛ غیرسیاسی‌ها، مخالف‌های معتدل و مخالف‌های مبارز. این دسته‌بندی آقای آبراهامیان. ایشون می‌گه تقریباً تمام علمای مبارز شاگردهای آیت‌الله خمینی بودن. آیت‌الله خمینی تو کتاب ولایت فقیهش برای اولین بار سلطنت رو نامشروع دونسته بود اما در مجامع عمومی این موضوع رو تصریح نمی‌کرد و سعی می‌کرد روی نارضایتی‌های مشترک و عمومی تأکید کنه. آبراهامیان معتقدنه نباید ایشون رو یک عالم سنتی در نظر بگیریم، بلکه یک نظریه‌پرداز و استراتژیست سیاسی بوده. سازمان‌های چریکی هم که ضربۀ نهایی رو به رژیم شاه وارد کردن. اونا بعد از خشونت‌های سال 42 شکل گرفته بودن. در واقع مخالف‌های سیاسی به این نتیجه رسیده بودن که با وجود خشونت‌های حکومت به مردم و احزاب سیاسی، باید به روش‌های چریکی متوسل شد. مهم‌ترین سازمان‌های چریکی اینها بودن: چریک‌های فدائی خلق، مجاهدین خلق ایران، شاخه مارکسیست مجاهدین، گروه‌های محلی اسلامی مانند گروه ابوذر در نهاوند، و گروه‌های کوچک مارکسیست.

در دهه 50 اتهام‌های حقوق بشری به رژیم پهلوی شروع شد و جنایت‌های ساواک افشا می‌شد. شاه برای جبران این موضوع سعی کرد فضا رو برای فعالین سیاسی باز کنه اما مخالفان او جسور بودند و یکی پس از دیگری نامه‌هایی آتشین به دربار و نخست وزیر می‌نوشتند. اعتراض‌ها به خیابانها کشیده شد اما حکومت نمی‌تونست معترضین را تنبیه کنه و این یعنی اعتراضها قابل مدیریت نبود. آبراهامیان می‌گه جرقه اولیۀ اعتراضات در نامه وکلا و نویسندگان و همینطور اعتراضات دانشگاه آریامهر، یعنی دانشگاه صنعتی شریف امروز زده شد که نماینده طبقه متوسط جدید بودن؛ طبقه متوسط سنتی در گام بعد وارد میدون شد. حکومت استراتژی سه‌گانه‌ای رو برای مدیریت اعتراضات در نظر گرفت؛ برخورد خشونت‌آمیز با مخالف‌های سکولار، عقب‌نشینی در مقابل مخالف‌های مذهبی و کاهش تورم از طریق سیاست‌های انقباضی. گفتیم که بخش مهمی از مسئله، بحران اقتصادی و تورم بود و اگر اون حل می‌شد یکی از اضلاع مثلث آتش حذف می‌شد و حکومت می‌تونست بر اوضاع مسلط بشه. این استراتژی جوابگو بود؛ اما فقط در ابتدا! چون سیاست انقباضی منجر به رکود شد و بیکاری حاصل از اون باعث شد طبقه کارگر هم به سیل معترضین پیونده!

شاه که پیش از این، احزاب و اتحادیه‌ها رو نابود کرده بود، با بروز این بحران اجازه بازگشایی احزاب رو داد و زندانی‌های سیاسی رو هم آزاد کرد؛ شریف امامی رو هم نخست وزیر کرد تا رضایت مذهبی‌ها رو جلب کنه. اما هچکدوم از این اقدامات کمکی بهش نکرد. در راهپیمایی عید فطر که شریف امامی اجازه برگزاریش رو داده بود، در تهران بیش از 100 هزار نفر شرکت کردن و شعار دادن. این راهپیمایی در روزهای بعد هم ادامه پیدا کرد. حکومت نهایتاً به خشونت متوسل شد و حکومت نظامی اعلام کرد؛ اما مردم باز هم تو خیابونها بودن. روز جمعه، 17 شهریور سال 57، در میدان ژاله یا میدان شهدای امروز، حکومت بطرز خشونت‌باری با مردم درگیر شد و شمار زیادی از مردم رو قتل عام کرد. آبراهامیان می‌گه وقایع جمع‌ه سیاه عملاً امکان اصلاحات تدریجی و آرام رو از بین برد. بعد از اون تظاهرات و اعتصاب‌ها ادامه پیدا کرد. وعده‌های شاه برای آزادی سیاسی هم هیچ افاقه نکرد. حکومت پهلوی، رو به سرنگونی گذاشته بود. کریم سنجابی و مهدی بازرگان از طرف نهضت آزادی با آیت الله خمینی در پاریس دیدار کردند و ایران بار شاهد اتحاد سکولارها و مذهبی‌ها بودیم. شاه از ایران رفت و آیت الله خمینی به ایران بازگشت.

(اینجا به نفس بگیر و ادامه بده)

آبراهامیان در نتیجه‌گیری کتابش، انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی رو مقایسه می‌کنه و می‌گه در انقلاب مشروطه، روشنفکرها دست بالاتر رو داشتن و قانون اساسی نسبتاً سکولاری تدوین کردن؛ اما در انقلاب 57 مذهبی‌ها دست بالا رو داشتن و قانون اساسی اسلامی تدوین کردن. ایشون می‌گه در فاصله این دو انقلاب، ایران فرایند مدرنیزاسیون رو تجربه کرد و مهم‌ترین اعتراضات هم توسط دو سازمان سکولار یعنی حزب توده و جبهه ملی سازماندهی شد. پس چرا انقلاب 57 صورت ایدئولوژیک مذهبی به خودش گرفت؟ پاسخ ایشون به شخص آیت الله خمینی برمی‌گرده. شاه با طبقه متوسط جدید سازش نمی‌کرد، بنابراین این طبقه رو به سمت آیت الله خمینی سوق داد که شعار جمهوریت و دموکراسی رو مطرح می‌کرد؛ البته گسترش افکار شریعتی هم در جذب روشنفکرها مؤثر بود. طبقه متوسط سنتی هم که شیفته زبان اسلامی آیت الله شده بود و مقاومتی در برابرش نداشت.

آبراهامیان کتابش رو با یک پیش‌بینی شگفت‌انگیز پایان می‌ده. ایشون می‌گه به تدریج انحصار سازمان‌دهی سیاسی از چنگ طبقه متوسط سنتی و مذهبی‌ها درمی‌آد و نیروهای سکولار شروع به سازمان‌دهی طبقات خواهند کرد.

\*\*\* (پایان‌بندی)

کتاب *ایران بین دو انقلاب*، اولین بار در سال 1361 توسط انتشارات دانشگاه پرینستون منتشر شد. آبراهامیان در مقدمه کتاب گفته پژوهش این کتاب رو از سال 1343 و با تمرکز بر حزب توده شروع کرده! به هرصورت، سالها بعد از انتشار نسخه انگلیسی کتاب، ترجمه این کتاب به زبان فارسی هم توسط دو ناشر مختلف منتشر شد. احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی در نشر نی، کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر‌شانه‌چی در نشر مرکز، تقریباً بطور همزمان دو ترجمه فارسی از این کتاب منتشر کردن که تا امروز هر کدام از این نسخه‌ها بالغ بر 30 بار تجدید چاپ شده‌ن. این کتاب شامل ده فصله، و یک نتیجه‌گیری در انتها و یک پیش‌گفتار و درآمد در ابتدای کتاب. قیمت این کتاب امروز حدود سیصد هزارتومنه که البته می‌تونید با استفاده از نسخه دیجیتالش، هم به طبیعت کمک کنین و هم هزینه کمتری پرداخت کنین.

در قسمت بعد، راجع به کتاب ایران مدرن: ریشه‌ها و نتایج انقلاب اثر خانم نیکی کدی صحبت می‌کنیم. ما رو به دیگران معرفی کنین و نظراتتون رو باهامون درمیون بذارین. اگر از این پادکست خوشتون اومد و دوست داشتین از ما حمایت کنین از طریق شبکه‌های اجتماعی باهامون در تماس باشین. نشونی ما اینه: ایران‌ستردی‌مورنینگ. پادکست ایران از شنبه صبح رو می‌تونین از تمام پلتفرم‌های پادگیر مثل کستباکس و گوگل‌کست و اسپاتیفای و شنوتو و کانال تلگرام و یوتوب ما گوش بدین. به صفحه اینستاگراممون هم سر بزنین. خداحافظ تا صبح شنبه.